**فقط به پرسش می اندیشیم/ نگاهی به اندیشه های دکتر رضا داوری در باب سنت**

**ارشاد، محمد رضا**

نوشته‏ها و مجموعه آثار دکتر رضا داوری درباره سنت و تجدد را می‏توان به دو دسته عمده بخش‏بندی کرد:دسته‏ نخست آثاری‏اند که بیشتر در فضای گفتمان غرب‏ستیزانه‏ نگاشته شده‏اند.این نوشته‏ها اکثرا برمبنای تاثیرپذیری از دکتر فردید آفریده شده‏اند.حتی آثاری که در اوایل انقلاب‏ نوشته شده‏اند،لحن سیاسی و ایدئولوژیک پیدا می‏کنند. اما دسته دوم آثاری هستند که از دهه هفتاد به بعد پدید آمده‏اند و در آن‏ها داوری از آثار دسته اول فاصله جدی‏ می‏گیرد-هرچند مضامینی مثل یکسان گرفتن غرب‏ و تجدد،انحطاط مدرنیته که در این اواخر از آن به پایان‏ تجدد یا بسته شدن افق مدرنیته تعبیر کدره است،تاکنون‏ نیز در آثار وی بر جای مانده‏اند-و در واقع به اندیشه در باب‏ مسائل بنیادین تجدد،سنت و توسعه می‏پردازد.داوری در طلب و انتظار تفکر،تنها به طرح پرسش بسنده می‏کند و از پاسخ و نسخه‏پیچی برحذر است.همین عوامل او را از دیگر روشنفکران اعم از دینی و غیر دینی جدا می‏سازد.

محمد رضا ارشاد

در منظومه فکری دکتر داوری مفاهیم«سنت»،«تجدد»،«غرب» و«توسعه»چنان باهم آمیخته ودر پیوسته‏اند که به دشواری بتوان‏ آن‏ها را از یکدیگر جدا انگاشت.به‏همین دلیل اگر بحرانی را در جوامع‏ پیرامونی نظیر ایران تشخیص می‏دهد،هیچ‏گاه آن را پیشاپیش و بدون پیوند این مفاهیم،تبیین وتعریف نمی‏کند.به بیان دیگر اگر بحران در چنین جوامعی(مانند کشورهای آسیایی)در راه توسعه‏ وجود دارد،آن هیچ‏گاه از بحران تجدد،بحران غرب و بحران توسعه‏ تجدد و تاریخ غرب متمایز نیست.از این‏رو برای فهم چیستی این‏ بحران به چیزی بیشتر از صرف شناخت بحران در قلمروی خاص‏ نیازمندیم.به نظر داوری اگر ما در شرایط حاضر ایران دچار بحران‏ توسعه هستیم،نباید آن را از بحران مدرنیته و بحران غرب جدا انگاریم،چراکه توسعه همان«بسط صورت زندگی و تمدن غرب د ر همه جهان است»یا به عبارت بهتر«توسعه حاصل اجرای برنامه‏

فقط به پرسش می‏اندیشم‏ نگاهی به اندیشه‏های دکتر رضا داوری در باب سنت

بهبود معاش و رفاه مردم است»و پرواضح است که این برنامه برای‏ نخستین‏بار در مدرنیته و غرب قوام گرفت.بنابراین«تجدد صورت‏ مغلوب زندگی نوع بشر است»زیرا بنیانگذاران مدرنتیته می‏اندیشند که همه مردم عالم می‏توانند در این فرآیند سهیم شوند.حتی«کانت‏ هم که فیلسوف تجدد بود،اگرچه مردمان را به دو گروه«نایل‏شدگان‏ به مرتبه عقل»و«محجوران»-که هنوز به عقل نرسیده‏اند-تقسیم‏ می‏کرد،عقل را خاصه طبیعی مردم اروپا نمی‏دانست و فکر نمی‏کرد که باب امکان مشارکت در تجدد به روی اقوام دیگر بسته است.»

اما از همان آغاز گسترش تجدد متجه شدیم که این امر غیر ممکن‏ است.به‏همین دلیل بسیاری از نویسندگان«به‏طور مستقیم یا به نحو ضمنی دشواری بسط تجدد را عنوان کردند و بعضی از آنان‏ محال بودن و بی‏معنی بودن و غیر ضروری بودن ورود اقوام دیگر به عالم تجدد را پیش آوردند.»بر این پایه به نظر داوری«طرح‏ تاریخ واحد جهانی»که حاکی از تمایل بنیانگذاران اولیه مدرنیته‏ به جهانی شدن آن بود،امروزه محلی از اعراب ندارد.او ماندیشد که اگر مدرنیته در بسط تاریخی خود موفق بود،مسئله توسعه در جاهای دیگر نیز رخ نمی‏نمود:«اگر طرح تجدد چنان‏که طراحان‏ آن می‏اندیشیدند واقع شده بود،دیگر نیازی به توسعه نبود».به‏ عبارت بهتر»وقتی توسعه تجدد به مانمع برخورد و درعین‏حال در کارعالم متجدد نیز وقفه‏ها و خلل‏هایی ظاهر شد،توسعه به عنوان‏ متمم تجدد و برنامه‏ریزی تحول اقتصادی و سیایسی و اجتماعی و فرهنگی،ابتدا در میاان علمای اقتصاد و سپس در تمام حوزه‏های‏ علوم اجتماعی و بالاخره در فلسفه مطرح شد و اهمیت پیدا کرد.» اما برای آن‏که از سردرگمی رهایی یابیم و بتوانیم صورت مسئله را از پاک کردن خلاصی دهیم،باید مفاهیم«سنت»،«تجدد»،«غرب»و «توسعه»را از نو در پیوندی تنگاتنگ درک کنیم.اشاره کردیم که از نظر داوری«توسعه برنامه‏ریزی تجد است»،اما درست«نمی‏دانیم‏ آیا هرآنچه را که در تجدد متحقق شده است،با برنامه‏ریزی می‏توان‏ در جای دیگر و در میان هر مردمی ممتحقق کرد؟»به عبارت دیگر باید دید که ماهیت تجدد چیست؟و این ماهیت با نظم پیشین‏ جوامع دیگر پیش از ورود آن(تجدد)چه نسبتی دارد؟به نظر داوری‏ تجدد«پدید آوردن شرایط و امکان کوشش و تدبیری است که بشر با غفلت از هر قدرتی ورای قدرت بشری و مرجعی غیر از خود،برای‏ تحکیم موقع خود در عالم و تصرف در طبیعت و سامان دادن به امور زندگی به خرج داده است...در حقیقت تجدد،نگاه تازه بشر به خود و به عالم و یافتن امکان‏های تازه‏ای در وجود خود و عالم است.با این‏ نگاه،بشر در خود،قدرت و اراده تصرف و تغییر در همه‏چیز را دیده و عالم متجدد با این اراده بنا شده است.»

اما سیر تاریخ تجدد نشان داد که«این اراده نه فقط به همه‏جا سرایت نکرد و در همه اقوام و گروه‏های مردم پدید نیامد،بلکه در غرب هم دچار تردید و تزلزل شد.»از این پس بود که مردم کشورهای‏ دیگر بدین اندیشه درآمدند که علت‏ها و عوامل این توسعه نیافتگی را در خود جست‏وجو کنند و در این کاوش«می‏خواستند بدوت تحمل‏ درد فکر و زحمت کار و کوشش با یک تصمیم اداری و سیاسی همه‏ فوائد و نتایج تجدد را یک‏جا به دست آورند.گویی تجدد نتیجه‏ طبیعی سیر تاریخ است و اگر مردمی به آن نایل نشده‏اند،باید مانع‏ را بیابند و از سر راه بردارند،اما هربار که چیزی را مانع دانستند،بر خودشان معلوم بود که در تفکر سهل‏انگاری می‏کنند.»از این پس‏ آن‏ها به جای پرداختن به علت اصلی به مسائل وهمی روی آوردند، اما علت اصلی این بود که«توسعه مرحله‏ای از تاریخ تجدد است که‏ در آن«اراده به پیشرفت»ضعیف شده است.»پس بنابراین،این‏ همه فریاد و خروش برای این‏که«سنت»مانع پیشرفت و«توسعه» بوده است،نوعی ساده‏سازی مسئله و طفره‏روی از تفکر است:«جنگ‏ سنت و تجدد درعین‏حال که حقیقت دارد،گاهی هم صورت وهمی‏ پیدا می‏کند،مثلا وقتی که دار الفنون تاسیس شد،با آن مخالفت‏ جدی نشد.ما باید فکر کنیم که چرا دار الفنون رشد نکرد و حتی در آن نزول و تنزل افتاد.در واقع فشار از بیرون و از جانب سنت نبود که‏ دار الفنون را تضعیف کرد.»بنابراین در ذهن داوری،مسئله صرفا بر تقابل«مدرنیته»و«سنت»استوار نیست که به تبع آن بپنداریم‏ امری به نام«مدرنیته»می‏خواهد برای ما ترقی و پیشرفت بیاورد و امر دیگری به نام«سنت»آن را از ما سلب و در واقع ایجاد مانع‏ می‏کند.داوری«نظم قدیم»را با«سنن سابق»در یک راستا می‏آورد و گویا از آن‏ها به«سنت»تعبیر می‏کند،اما این مستلزم آن است که‏ وی از«مدرنیته»یا«تجدد»به نظم جدید تعبیر کند:«اگر نظم قدیم را نست می‏خوانیم،باید توجه کنیم که در هیچ‏جا نظم قدیم‏ برقرار نیست.»ولی نظم جدید هم به آسانی به دست نمی‏آید،یعنی‏ راه«تجدد»راه هموار و آسانی نیست.

منظور داوری از نظم در ترکیب‏های«نظم جدید»و«نظم قدیم» گونه‏ای انتظام فکری و روانی است که متعلق اندیشه،منش،خوی و جان انسان‏ها در هر دوره تاریخی است.درواقع چنین انتظامی است‏ که دوام و استمرار یک تمدن را حفظ می‏کند.بنابراین داوری مسئله‏ سنت و مدرنیته را به سطحی دیگر فرا می‏برد،یعنی پیش از آن‏که‏ تقابلی را بین آن‏ها مطرح سازد،تلاش می‏ورزد تا بنیان هریک از بازشناسد.از این‏رو او تفکر را اساس تمدن می‏داند و معتقد است که‏ در بررسی هر تمدنی(در این‏جا غرب)باید بنیان‏های معرفتی را که‏ مبنایآن قرار گرفته،بازشناخت.

این رویکرد را می‏تون مضمون غالب آثار وی به‏خصوص از هنگام نگارش کتاب«مبانی نظری تمدن غربی»(1355)یا با عنوان جدیدترش«تمدن و تفکر غربی»(چاپ جدید 1380)تا «عصر اتوپی»،«وضع کنونی تفکر در ایران»(1357)یا باعنوان‏ جدیدترش«شمه‏ای از تاریخ غرب‏زدگی ما»،«انقلاب اسلامی‏ و وضع کنونی عالم»(1361)،«ناسیونالیسم و انقلاب»(1365)، «ناسیونالیسم و حاکمیت ملی»(هرچند در سه کار اخیر بر وفق‏ شرایط جدید و آرمان ایجاد عالمی نو توسط انقلاب اسلامی،غلبه‏ با جنبه‏های ایدئولویک و لحن او سیاسی و کمتر فلسفی می‏شود)، «فلسفه چیست»(1359)،فلسفه در بحران(1373)،«فرهنگ، خرد و آزادی»(1378)،«درباره غرب»(1379)،«درباره علم» (1379)،«فلسفه معاصر ایران»(1384)،«رساله در باب سنت و تجدد»(1384)دانست.او در همه این آثار اگرچه-همان‏گونه که‏ اشاره شد-لحن یکسانی ندارد،می‏کوشد تا وضع تمدن مدرن را براساس تفکر آن بازشناسد.

به نظر وی تمدن قائم به تفکر است و هرجا که تفکر نیست از قرار و ثبات و نظام هم کمتر نشانی می‏توان یافت.اما نکته مهم آن است‏ که داوری،«غرب»و«تجدد»را مرادف هم به کار می‏برد و از هردو یک مفهوم مراد می‏کند.این مسئله در سراسر آثار داوری از آغاز تا به‏ امروز وجود دارد.به نظر وی از رنسانس و به ویژه از قرن هیجدهم، میان عالم و آدم نسبت جدیدی پدید آمده و تصور انسان از خویش‏ تغییر کرده است.

داوری معتقد است که اکثر اندیشمندان غربی هنگامی که‏ می‏خواهند از مدرنیته سخن بگویند،از تمدن غرب حرف می‏زنند:

«فقط مارتین هایدگر نیست که از تمدن غربی حرف می‏زند،فقط اشپنگلر نیست که از تمدن غربی حرف می‏زند،راسل از تمدن غربی‏ حرف می‏زند،پوپر از تمدن غربی حرف می‏زند،هوسرل از تمدن‏ غربی حرف می‏زند.اصلا این کتاب بسیار معتبر خواندنی هوسرل‏ «کریزیس»همه‏اش راجع به غرب است.او اروپایی می‏گوید.»اما به نظر داوری در«عالم تجدد»یا«تمدن غربی»«یک خواست،یک‏ نگرش،یک روش زندگی،یک بینش،یک نگاه وجود دارد»که از تمدن‏های دیگر ممتاز است.

این خواست همان چیزی است که در عالی‏ترین شکلش در «اراده معطوف به قدرت»نیچه نمود پیدا می‏کند.به بیان بهتر غرب‏ «می‏خواهد بگوید مطلق تمدن‏[است‏]،تمدن علی الاطلاق،زیراکه‏ تمدن دیگری در مقابلش وجود ندارد،تاریخ،تاریخ غربی است...این‏ تفکر بیشتر فاوستی است،بشری است که با قدرت به زمین و به‏ اشیا و به موجودات نگاه می‏کند،با نگاه قدتر نگاه می‏کند...تفکر جدید ملازم قدرت است.تفکر ناظر به قدرت است،اراده به قدرت‏ است.»به هر روی در نقد دیدگاه داوری می‏توان گفت که در اصل‏ غرب یک واژه جغرافیایی است،درحالی‏که مدرنیته یا تجدد-که‏ خود دکتر داوری هم بر این نکته اذعان دارند-وضعیت و مناسبت‏ خاصی است که انسان با جهان و خودش دارد،حال می‏توان از داوری‏ پرسید که:به چه اعتبار این مفهوم جغرافیایی(غرب)قابل تسری بر این وضعیت و موقعیت است؟آیا این نوعی خلط این مفاهیم نیست؟ آیا به این اعتبار که خاستگاه تجدد در غرب بوده می‏توانیم آن دو بر هم اطلاق کنیم؟آیا ژاپن که در راه مدرن شدن قرار گرفت و متجدد شد،لزوما غربی است؟

وضع کنونی تفکر در ایران

به هر روی ژرف‏نگری داوری در مبانی تفکر مدرن او را با این پرسش‏ بنیادین درگیر ساخت که«تاریخ قدیم ما کی و کجا پایان یافته و تاریخ جدید چگونه آغاز شده است؟»به همین دلیل او معتقد است‏ که دوران تمدن‏های دیگر به پایان رسیده و همه جوامع در راه تجدد قرار گرفته‏اند،به نظر وی«اکنون ما در وضعی هستیم که گذشته‏ غرب،آینده ماست و چون نه با گذشته قومی خود و نه با گذشته غرب‏ تماس حقیقی نداریم،این آینده موهوم است و به همین اعتبار...ما بی‏تاریخ هستیم.»از این‏رو به نظر وی باید به زیرساخت‏های تمدن‏ غربی و تمدن خود وقوف یافت،چراکه«بدون انس باسابقه تفکر، داننده اکنون نمی‏توان شد»به همین دلیل داوری به‏خصوص در آثار اخیرش بر سهم فلسفه در بنای جهان جدید تاکید عمده‏ای دارد.

به‏همین جهت،از دید وی برای شناخت تجدد،بادی فلسفه آن‏ را شناخت.او این مسئله را به فلسفه‏آموزی صرف منوط نمی‏کند، بلکه معتقد است که باید عمیقا با تفکر و جان غرب آشنا شد.از این‏ رو،داوری در آثار اخیرش از جمله«فلسفه معاصر ایران»و«سنت و تجدد»مرتب بر این نکته پای می‏فشارد که سهل‏انگاری یا کم‏کاری‏ ما در تفکر در باب مبانی تمدن جدید،بهانه‏ای(همه این تعبیرات از نگارنده است)برای حمله ما به سنت شده است.

او در جایی می‏گوید:«جالب است بدانید که ما و ژاپن در یک‏ زمان به تجدد رو کردیم.حتی ژاپن دیرتر از ما مدرسه‏ تعلیمات عالیه تاسیس کرد.ترجمه آثار ادبی و علمی‏ اروپا را هم تقریبا همزمان آغاز کردیم و اعتراض جدی‏ به این امور نشد...مگر کتاب دکارت ترجمه نشد؟ آنچه باید مورد تامل قرار گیرد،این است که کتاب‏ ترجمه می‏شد اما کسی آن را نمی‏خواند.لذا کتاب‏ دکارت را هم نخواندند و اثر آن در هیچ کجا منعکس‏ نشد.پس بیاییم این را بررسی کنیم که چرا به تفکر جدید علاقه نشان ندادیم و آثار آن را نخواندیم؟»به‏ همین دلیل داوری بر این باور است که ما در یکصد و پنجاه سال،یعنی درست از«همان زمانی که عباس‏ میرزا به افسر فرانسوی گفت:فرنگی،این را از کجا یاد گرفتی؟از کجا فهمیدی این را؟ما هنوز داریم‏ می‏گوییم که:فرنگی تو از کجا یاد گرفتی؟»بنابراین‏ هیچ‏گاه در طلب تفکر برنیامدیم یا به بیان بهتر،اراده‏ دانستن و تغییر کردن را در خود جمع نکردیم و الا چه دلیلی داشت که کتاب دکارت خوانده نشود،مگر ترجمه نشده بود؟مگرنه این‏که دکارت آغازگر دوران‏ جدید بود؟نتیجه چنین وضعیتی،تکرار ملال‏آور امور و تقلید از امری است که او در نهایت عنوانش را «غربزدگی»-البته به مفهومی عمیق‏تر از جلال آل احمد-می‏نهد. به همین خاطر ما همواره به دنبال تقلید کردن بوده‏ایم:«هر عالمی‏ حول تفکر بنا می‏شود.از کردار و رفتار دیگران می‏توند تقلید کرد، اما هیچ عالمی(و از جمله عالم تجدد)را بدون تفکر و تقلید نمی‏توان‏ بنا کرد.تغییر جهان با تفکر آغاز می‏شود.»بنابراین داوری بر این‏ نظر است که به جای تغییر سنت‏ها،در پی این رویم که«چه پیوند و نسبتی با سنت می‏تواند به زندگی سامان بدهد و نارسایی‏های آن‏ را به حد اقل برساند.»به هر روی کاملا روشن است که داوری تجدد را راه پیشاروی انسان کنونی می‏داند و اتفاقا می‏کوشد تا نه از طریق‏ دستکار و تغییر سنت،بلکه گونه‏ای نسبت برقرار کردن با آن7به‏ تجدد برسد:«پیداست که ما مسلمانیم و با سنن اسلامی موجود در تاریخ خود زندگی می‏کنیم.از سوی دیگر از جهان تجدد هم رو نمی‏گردانیم.گویی می‏خواهیم یک جهان اسلامی توسعه یافته بنا کنیم.»اما درست در همین موقع چندین پرسش سربرمی‏آورد:

«اول این‏که جهان اسلامی متجدد چه جهانی است؟دوم این‏که‏ اگر بتوانی چنین جهانی بنیاد کرد،این امر چگونه ممکن است؟... داستایوفسکی نیز این سؤال را مطرح کرده بود که چگونه در روسیه‏ می‏توان تجدد،علم و فن‏آوری را گرفت و درعین‏حال مسیحیت‏ ارتدوکس را هم حفظ کرد.به عبارت دیگر چگونه می‏توان روسیه‏ را به سمت غرب برد و متجدد کرد و در عین‏حال مسیحی نیز باقی‏ ماند؟»

اما آیا داوری در طرح این پرسش‏ها به دنبال پاسخ هم است؟ «هرچند پاسخ او بسیار مهم است،اما من کاری به آن پاسخ ندارم، زیرا سؤالی که طرح می‏کند نسبت به پاسخ وی اهمیت بیشتری دارد. سؤال او باید سؤال همه ما باشد.»اما چرا این پرسش داستایوسکی‏ باید سؤال همه ما باشد؟برای این‏که«اگر این پرسش راه مهم،اساسی‏ و ضروری تلقی نمی‏کنیم،بدانیم که خواه‏ناخواه تاریخ غالب ما را راه می‏برد.»در این‏جاست که موضع دکتر داوری درباره«سنت»و «مدرنیته»با آرای روشنفکران دینی مواجه می‏شود.

داوری معتقد است که روشنفکران دینی هم با«تجدد»گزینشی‏ برخورد می‏کنند و هم با سنت،و درواقع«سنت»را به ابزاری برای‏ ایدئولوژی و امور سیاسی فرو می‏کاهند:«بعضی خیال می‏کند که‏ اگر سنن و آداب دینی و رسوم قومی را موافق با توسعه جلوه دهند و کسی با آن مخالفت نکند و به توسعه به‏به بگویند و آن را در لفظ ستایش کنند،توسعه خودبه‏خود و به پای خود می‏آید...توسعه‏ منوط و موقوف به تفسیر این یا آن نویسنده از مآثر و سنن تاریخی‏ نیست و به خصوص این تفاسیر اگر برای مقاصد سیاسی و اجتماعی‏ باشد،سطحی و سودایی و بی‏مایه است و اگر اثری داشته باشد، اثر مخدر و منفی است.»پس چه باید کرد؟اگر توسعه می‏خواهیم‏ و باید به ناگزیر در راه آن قرار گیریم،باید شرایطی را برای آن فراهم‏ ساخت:«کسانی در راه توسعه موفق می‏شوند که شرایط رفتن در این راه در وجودشان متحقق شده باشد...مهم اراده توسعه است.آیا اراده توسعه وجود دارد؟...اراده توسعه را با طلب کالاهای مصرفی‏ و تقلید از روش زندگی غربی اشتباه نکنیم.»بنابراین طرح ای‏ نکته که«سنت»مانع«توسعه»و«متجدد شدن»است،از اساس‏ امری موهوم است،چراکه در این‏جا نمود امری را به جای علت آن‏ گرفته‏ایم.به این سبب که«طرح تقابل و تعارض سنت و توسعه و رفع‏ سنت‏های دست‏وپاگیر و مانع،بیشتر نشانه بحران عالم متجدد و نحوی عکس العمل طبیعی تجدد است و نه سعی علمی و نظری برای‏ حل مسئله و رفع مشکل.»

بر همین مبنا داوری هم بر کسانی که به نام دلسوزی برای‏ دین می‏کوشند تا سنت را ذاتا توسعه خواه جلوه‏ دهند و هم آنانی که سنت را مزاحم می‏دانند،نقد وارد می‏سازد و کار هردو را عبث و بیهوده می‏داند:

«می‏گوینداسلام توسعه را سفارش کرده است. این کوشش که به نام دلسوزی برای دین انجام‏ می‏شود،قدمی در راه بشری کردن احکام و قوانین‏ آسمانی است وگرنه دین و توسعه باهم ملازمت و مناسبت ذاتی ندارندو سعی در اثبات این نسبت، کوشش ساده لوحانه‏ای است برای توجیه چیزی که‏ به توجیه نیاز ندارد...گاهی نیز تاکید بر سنت‏های‏ مزاحم و مانع،نحوی افراط در عیب‏جویی از گذشته‏ و مآثر تاریخی و حتی نوعی عذرتراشی برای توجیه‏ شکست است.»داوری معتقد است که اگر اراده تغییر و توسعه در مردمی ظهور کند،سنت‏ها نیز با آن راه‏ می‏آیند و در نتیجه تغییر می‏کنند،اما مگر تجدد سنت را به پس نراند؟داوری می‏گوید:«اگر از سنت‏ کلیت وتمامیت جامعه قدیم را منظور کنیم،در این‏ معنی،سنت در مقابل عقلانیت جدید و تجدد است.» اما پرسش اساسی این است که اگر لازمه رسیدن به‏ پیشرفت و توسعه و در راه تجدد افتادن،بریدن از نظم‏ قدیم و ورود به نظم جدید و عقلانیت مدرن است،این مهم چگونه‏ تحقق می‏یابد؟او می‏گوید:«...بی‏شک،افسون‏زدایی شرط تجدد بوده است،اما به صرف افسون‏زدایی-که البته کار آسانی هم‏ نیست-تجدد حاصل نمی‏شود.بشر می‏تواند به موجودات عالم‏ به عنوان مخلوق خدا ننگرد،بلکه آن‏ها را مواد بی‏جان و لختی‏ بداند که قابل اندازه‏گیری است و از طریق اندازه‏گیری می‏توان در آن تصرف کرد،مع هذا تا اراده اندازه‏گیری و تسخیر نباشد،علم و تکنیک جدید تحقق نمی‏یابد.»

به نظر داوری چنین تفسیرهایی وهمی است و چه بسا ما را از گردونه تجدد خارج سازد:«مسئله من هیچ‏گاه این نبود که آیا اسلام‏ موافق با تجدد یا مخالف با آن است یا نه؟زیرا در زمانی که اسلام‏ ظهور کرد،تجدد نبود که اسلام با آن نسبتی داشته باشد.وقتی‏ تجدد پیدا شد،مسلمین می‏بایست در برابر آن تصمیم بگیرند و این‏ تصمیم‏گیری موقوف به این بود که تا اندازه‏ای حقیقت تجدد را درک‏ کنند.این درک را کمتر طلب کردند و بیشتر درصدد برآمدند که رسم‏ و شیوه‏ای از زندگی غربیان را کلید گشایش درهای توسعه بدانند» بر همین اساس داوری معتقد است که باید مسئله‏شناسی کرد و از نزاع‏های بیهوده(سنت و مدرنیته)فراتر رفت.درواقع ما گرفتار نزاع‏های بیهوده‏ایم:«به جای این‏که در موافقت و مخالفت دین و تجدد سخن بگوییم،به این بیندیشیم که چرا چرخ کارها چنان‏که‏ باید نمی‏گردد و کار مدرسه،دانگشاه،علم،تکنولوژی و معاملات و مدیریت و...قدری لنگ می‏زند.»اما آیا این بدین معناست که به‏ سنت بی‏توجه باشیم؟نه داوری چنین چیزی نمی‏گوید.او سنت را استقرار تاریخی ما می‏داند و امری است که مردمی مردمان از آن مایه‏ گرفته و در جای آن‏ها رسوخ کرده است و بنابراین«بدون پشتوانه‏ سنت نمی‏توان در این راه(تجدد)قدم گذاشت و منزل‏هایش را پیمود.اگر این نظر را بپذیرید،پرسش‏هایی نظیر این‏که آیا تجدد با دین می‏سازد یا نمی‏سازد،فرعی است.»و این همه جز از طریق‏ فلسفه‏ورزی و طلب تفکر آزاد و بی‏شائبه ممکن نیست؛تفکری که‏ در سامان تاریخی به ما نقب زند و در آن ژرف‏نگر باشد:«ما فلسفه‏ای‏ می‏خواهیم که به ما بگوید کامپیوتر و اینترنت را برای چه می‏خواهیم‏ و چگونه می‏توانیم و باید از آن استفاده کنیم؟فلسفه به ما می‏گوید که کجا هستیم و چه امکاناتی داریم و به کجا می‏خواهیم برویم. متاسفانه امروزه هیچ‏کس به این مسائل علاقه و توجهی ندارد.از این‏ رو ما به فلسفه‏ای نیاز داریم که به طراحی وضع تاریخی ما بپردازد و با نقادی جایگاه ما را تعیین کند»

منابع

رساله در باب سنت و تجدد،رضا داوری،ساقی،1384/سنت،مدرنیته، پست مدرن،گفت‏وگوی اکبر گنجی با داریوش آشوری،حسین بشیریه، رضا داوری و موسی غنی‏نژاد،صراط،1375/مفهوم غرب در عالم معاصر، مرکز بین المللی گفت‏وگوی تمدن‏ها،1381/فلسفه معاصر ایران،رضا داوری،ساقی،1384/سنت،راهگشای تجدد،گفت‏وگوی محمد رضا ارشاد با رضا داوری،همشهری ماه،1383